



خیلواکی

استقلال

www.esteqlaal.net

شنبه ۰۸ اکتوبر ۲۰۲۲

دوکتور نور احمد خالدی

دولت، دیموکراسی و اسلام گرایی در افغانستان

قسمت دوم

دموکراسی غربی:

دو مشکل عمیق در مفهوم غربی دموکراسی وجود دارد. اولی فقدان بستر جدی تاریخی و دوم عدم درک و احترام به تفاوت‌های فرهنگی ملت‌ها.

اول - فقدان بستر جدی تاریخی:

در ذهن غربیها، دموکراسی از شکل سیاسی خاص زمان و مکان خود به شکل جهانی برای همه زمان‌ها و در همه کشورها ارتقا یافته است. با انجام این کار، هرگونه حس بافت تاریخی از بین رفته است. چنین طرز فکری عمیقاً ناقص است. هیچ شکل سیاسی ابدی نیست. همه محصول زمان و شرایط خود هستند. دموکراسی غربی نیز از این قاعده مستثنی نیست. آینده دموکراسی حتی در خود غرب، نه قطعی است و نه تضمین شده است.

این برداشت که دموکراسی به سبک غربی یک پدیده دائمی است بر این باور استوار است که شرایط اساسی که آن را در غرب طی ۷۰ سال گذشته حفظ کرده است، بخصوص در مورد ایالات متحده و انگلیس، به طور نامحدود ادامه خواهد داشت. اما اخیراً به طور فزاینده‌ای روشن می‌شود که نمی‌توان دوام این حالت را فرض کرد. دموکراسی در طیفی از کشورهای غربی از سلامت خوبی برخوردار نیست. این وضعیت بدتر از هر زمان دیگری از دهه ۱۹۳۰ به این طرف است. قابل یادآوری است که اجلاس رئیس‌جمهور بایدن برای دموکراسی که توسط ایالات متحده به منظور ترویج دموکراسی به سبک غربی در امریکای مرکزی و جنوبی در دسامبر ۲۰۲۱ برگزار شد، چیزی بسیار خنده دار وجود داشت. این در زمانی اتفاق افتاد که دموکراسی در خود ایالات متحده هرگز ضعیف‌تر یا بیشتر در معرض تهدید نبوده است، البته نه از زمان جنگ داخلی به اینطرف.

تقریباً چنین وانمود شد که گویا شورش در کاپیتول هیل در اوایل سال ۲۰۲۱ هرگز رخ نداده، بلکه فقط یک رویای بد بوده است.

باید به خود یادآوری کنیم که دموکراسی تنها از سال ۱۹۴۵ به این سو در غرب حاکم بوده است. در طول دوره بین دو جنگ، دموکراسی، حداقل در اروپا، به تعداد بسیار کمی از کشورها محدود بود. تنها کشورهای اروپایی که دارای نهادهای سیاسی دموکراتیک فعال بودند که توانستند در تمام دوره بین سال‌های ۱۹۱۸ و ۱۹۳۹ دوام بیاورند، انگلستان، فنلاند، دولت آزاد آیرلند، سویدن و سوئیس بودند. این کشورها دارای اقلیت بسیار کمی از جمعیت اروپا هستند. اکثریت بزرگ تحت اشکال مختلف دیکتاتوری زندگی می‌کردند. تا حدودی، بیشتر یا تمام آن دوره، دلایل زیادی وجود داشت که چرا دموکراسی پراکنده بود، اما مهمترین آنها اثرات و پیامدهای فاجعه بار رکود بزرگ بود که شرایط را برای فاشیسم ایجاد کرد و شرایط دموکراسی را تضعیف کرد. در مقابل، دلیل اصلی موفقیت دموکراسی غربی پس از جنگ جهانی دوم، رشد اقتصادی طولانی مدت از سال ۱۹۴۵ تا اواسط دهه ۷۰ بود که پس از آن رشد ادامه یافت، اما تا سال ۲۰۰۷ با سرعت بسیار پایین تری. اما بحران مالی سال ۲۰۰۸ یک نقطه عطف بزرگ محسوب می‌گردد که این امر منجر به ناامیدی فزاینده در میان نخبگان و نهادهای حاکم در بسیاری از کشورهای غربی از جمله ایالات متحده گردید. انگلستان، ایتالیا، فرانسه و یونان. اما دراماتیک‌ترین نمونه خود ایالات متحده بود. با ظهور دونالد ترامپ، اختلافات افزایش یافت، مواضع قطبی شدند، ظهور پوپولیسم و ناسیونالیسم و دشمنی با نخبگان مستقر در قدرت افزایش یافت. بر اساس مطالعات انستیتوت سیاست عمومی بنت در کمبریج، بحران فزاینده دموکراسی در کشورهای آنگلو ساکسون موجود است به طوری که نارضایتی از عملکرد دموکراسی از سال ۱۹۹۵ تاکنون دو برابر شده است. به احتمال زیاد چنین نارضایتی همچنان افزایش خواهد یافت. حتی آینده دموکراسی ایالات متحده، که مدتها سنگر دموکراسی غربی بود، اکنون به دور از قطعیت است.

حکومت در خدمت مردم:

در نهایت امر وظیفه اساسی و ابتدایی حکومت، از هر نوع، محتوا و شکلی که باشد، باید به مردم خود رفاه اقتصادی و اجتماعی و امنیت را فراهم نماید. این نتیجه نهایی است. اگر نتواند فراهم کند، دیر یا زود جایگزین خواهد شد. این مشکل اساسی است که اکنون دموکراسی های غربی با آن مواجه هستند. آنها به طور فزاینده ای قادر به فراهم کردن رفاه اجتماعی و اقتصادی به مردم خود نیستند. هر قدر در مورد مزایای دموکراسی صحبت شود، آزمون حیاتی توانایی یک نظام سیاسی در ارائه

رفاه اجتماعی، ارتقای استاندارد های زندگی مردم است. این دقیقاً همان جایی است که دموکراسی های غربی اکنون در حال شکست هستند. بیائید مثال امریکا را در نظر بگیریم. ایالات متحده امریکا از نظر اقتصادی تقریباً در تمام دوران موجودیت خود در حال انکشاف بوده است که یک واقعیت خارق العاده محسوب می‌گردد. این امر به نظام حکومتی امریکا اعتبار و اقتدار زیادی بخشیده است. اما وقتی حالت بر عکس باشد چه اتفاقی می‌افتد؟ وقتی نظام امریکا نتواند در خدمت مردم خود باشد چه واقع خواهد شد؟ زمانی که ایالات متحده خود را در یک روند بی پایان افول و کساد نسبی می‌بیند؟ زیرا این چیزی است که آینده در انتظار آن است. آیا دموکراسی امریکایی در شرایط بسیار بدتر زنده خواهد ماند؟ علائم اولیه چندان دلگرم کننده نیستند.

ایالات متحده امریکا و چین هر دو در ۴۰ سال گذشته از پروسه جهانی شدن اقتصاد و تجارت به حد اعظم مستفید شدند. عواید هنگفت ایکه به امریکا سرازیر گردید به عوض آنکه به بهبود سطح زندگی اکثریت مردم امریکا بیانجامد به جیب چند نفر محدود ابر سرمایه‌داران افتاد. به گفته برنی ساندرز کاندید مقام ریاست جمهوری چند سال قبل، در سال جاری ۲۰۲۲ دارایی های سه نفر مولتی بلیونر در امریکا بیشتر از تمام داراییهای نصف پایانی تمام نفوس امریکا یا ۱۶۰ میلیون نفر میباشد. امروز ۴۵٪ عواید جدید در امریکا به جیب ۱٪ ثروتمند جامعه در بالای هرم عاید سرازیر می‌گردد و روسای شرکتهای بزرگ امریکایی ۳۵۰ برابر عواید کارکنان شان درآمد دارند. عجب آن است که با وجود افزایش موثریت کار در امریکا، بعد از در نظر گرفتن افزایش قیمتها (انفلاسیون)، امروز میزان مزد و معاش در امریکا کمتر از ۵۰ سال قبل میباشد. در عین زمان عواید عظیم دولت امریکا در ۴۰ سال گذشته به عوض آنکه به بهبود زیربنا های مواصلاتی، مخابراتی، راههای آهن، شاهراهها، شفاخانه ها و غیره برسد، به تقویت صنایع نظامی، جنگهای تجاوزکارانه و استخباراتی مصرف شدند. چنانکه دوايت آیزنهاور در بیانیه ختم دوره ریاست جمهوری خود بعد از ختم جنگ جهانی دوم، هشدار داده بود، امروز اقتصاد امریکا درست در همان وضعیت خطرناک در گرو مجموعه صنعتی و نظامی قرار دارد که دموکراسی امریکا را به خطر بزرگی مواجه کرده است. در عوض، چین در این مدت از یک اقتصاد در حال انکشاف به یک کشور صنعتی عظیم مبدل گردید که از نظر تولید صنعتی امروز مقام اول را در جهان دارد و ۱۷ در صد تمام تجارت دنیا از چین ناشی میشود. همچنان در تضاد کامل با آنچه در امریکا واقع شد، دولت چین در حال ارائه و

¹ The US has ruling class, Burnie Sanders, The Guardian, Sep ۲, ۲۰۲۲.

فراهم کردن رفاه برای مردم خود است. در این مدت عواید مردم چین چندین بار افزایش یافت و چین قادر شد هفتصد ملیون نفر را از سطح فقر نجات دهد. دولت چین با استفاده از عواید هنگفت تجارت جهانی، به بهبود زیربناهای مواصلاتی، مخابراتی، راههای آهن، شاهراهها، شفاخانه ها، مؤسسات تحصیلی و غیره پرداخت که در نتیجه امروز چین صاحب پیشرفته ترین سیستم خط آهن، درجهان است. همچنان با تمديد هزاران كيلومتر شاهراهها دور افتاده ترین دهات به مناطق شهری وصل شدند که در نتیجه دهاقین امروز قادر هستند تولیدات زراعتی و مالداري خود را به سرعت به بازارها برسانند. بنابر آن طوریکه می بینیم، نظام حکومتی چین در ارائه نتایج به مردم خود در ۴۰ سال گذشته بسیار برتر از نظام های دموکراتیک به سبک غربی بوده است.

در آستانه دهه دموکراسی، یعنی ۵۵ سال قبل از امروز، با وجود تکمیل پلانهای پنجساله اول، دوم و سوم انکشاف اقتصادی-اجتماعی، افغانستان هنوز هم در قطار چند کشورکمترین انکشاف یافته جهان با اقتصاد دهقانی فرسوده و حد اقل زیربناهای ترانسپورتی، مواصلاتی، تولید انرژی برق و خدمات اجتماعی مانند معارف عصری و خدمات صحی اساسی و فاقد صنایع تولیدی قرار داشت. مردم در تمام دهات کشور که تعداد آن به ۳۸ هزار میرسید با نور اریکین و لمپه شب ها را سپری میکردند و از انرژی دوامدار برق بجز از شهرهای کابل، قندهار، هرات، مزارشریف و جلال آباد در سایر شهرها خبری نبود. در اکثریت علاقه داریها و ولسوالیهای کشور مکاتب ابتدائی، بخصوص برای دختران، موجود نبود و مکاتب ثانوی یا لیسه ها که تعداد مجموعی آنها از شمار انگشتان دو دست بیشتر نبودند، صرف در شهرهای بزرگ موجود بودند. بطور مثال در شهر هرات که سومین شهر بزرگ کشور بعد از کابل و قندهار شمرده میشود، در سال ۱۹۶۵م تنها دو لیسه عمومی برای پسر ها (لیسه سلطان و لیسه جامی) یک لیسه دخترانه (لیسه مهری) و یک دارالمعلمین و یک مدرسه دینی فخرالمدارس فعال بودند. جای تعجب نبود که در آزمان تعداد باسوادان در جامعه کمتر از ده فیصد، خدمات صحی عصری بجز از چند شفاخانه و کلینیک در شهرهای بزرگ در سطح ولسوالیها و دهات اصلاً موجود نبودند. در نتیجه با موجودیت میزان بلند وفيات، بخصوص در میان کودکان، و شاخص بلند میزان وفيات نوزادان قبل از رسیدن به یکسالگی به ۲۰۰ نوزاد در هر هزار تولد، طول متوسط عمر در افغانستان ۳۸ سال و در پایان ترین سطح خود در جهان قرار داشت.

دست آورد غم انگیز و فاجعه بار دولت ربانی- مسعود (۱۹۹۲-۱۹۹۶) در هم شکستن ساختمان دولت افغانستان و خلع اردوی مسلح و مسلکی کشور، آغاز جنگ های تنظیمی و جنگ ضد قوم هزاره آن ها بود که هنوز هم به یاد ملت افغانستان است. شورای نظاریها به دموکراسی و حکومت قانون احترام

و پا بندی ندارند. شورای نظاریها و در رأس عبدالله عبدالله، نتایج سه انتخابات پیهم ریاست جمهوری را قبول نکردند، زمزمه اغتشاش، کودتا و ایجاد حکومت موازی را چندبار سر دادند و بعد از انتخابات سال ۲۰۱۹ اجرا کردند.

تأمین حاکمیت دولت مرکزی بالای قدرت‌های محلی، ختم قدرت های نیمه مستقل محلی وابسته به جنگ سالاران گذشته، جواب دهی اداری و مالی ارگان های محلی به دولت مرکزی و غیره ابتکارات مورد نیاز ضرورت دارد این ابتکارات در بسیاری موارد با منافع حامیان رئیس اجراییه در تناقض واقع شده با مقاومت شدید رئیس اجراییه در نطفه کشته می شدند. بطور مثال عطا محمد نور سرپرست ولایت بلخ که در طول یازده سال با خود مختاری کامل والی ولایت بلخ بود آشکارا از تقرر شخص دیگری به این مقام جلوگیری کرده و داکتر عبدالله از این موقف تمردی او حمایت کرد.

تزلزل ائتلاف سیاسی میان اشرف غنی و عبدالله عبدالله در هر دو دور ریاست جمهوری اشرف غنی ناشی از بی موازنگی ساختمان سیاسی دولت ائتلافی آنهاست. در یک قطب داکتر عبدالله رئیس اجراییه/رئیس شورای عالی مصالحه ملی از حمایت یک سازمان متشکل سیاسی- نظامی در وجود حزب جمعیت و حزب وحدت و حامیان جهادی آنها در داخل ساختمان دولتی، در رسانه های وابسته، جامعه مدنی وابسته، در وجود وکلای وابسته در پارلمان و تمام عناصریکه در بیست سال اخیر با استفاده از قدرت دولتی به جاه و منال رسیده اند بر خوردار بود. در قطب دیگر داکتر اشرف غنی بدون برخورداری از حمایت یک سازمان متشکل سیاسی حزبی به حمایت روشنفکران و سازمان‌های خورد و ریزه غیر جهادی و افراد عامه ملت که از استیلای جنگ سالاران در ۲۰ سال اخیر به ستوه رسیده اند، دل بسته است.

مضاعف بر آن، امتیاز دهی‌های سخاوتمندانه اشرف غنی به داکتر عبدالله در توافقنامه های سیاسی و دادن سهم پنجاه - پنجاه در دولت سبب نارضایتی عمومی پشتون‌ها شد و اشرف غنی را از حمایت مورد نیاز بسیار نزدیک بسیاری از سیاستمداران پشتون محروم ساخت. این امتیاز دهی‌ها عملاً حکومت او را فلج نموده و در گروگان داکتر عبدالله قرار داده بود.

اخطار نماینده ملل متحد در جلوگیری از نشر نتایج تفتیش شده انتخابات سال ۲۰۱۴ قبل از توافق سیاسی باید به اشرف غنی از متزلزل بودن موقف حامیان خارجی کشور و نقش سازشکارانه آنها هیچ شکی باقی نمی گذاشت. در نهایت طوری که دیدیم با وجود پیروزی قاطع اشرف غنی که بزرگترین تفتیش انتخاباتی در جهان آن را تأیید نمود، موقف متزلزل و سازشکارانه امریکا سبب تحمیل ائتلاف ۵۰-۵۰ بالای اشرف غنی شد که نتایج نامیمون آن در بی اعتباری و ضعف دولت در

کشور مشاهده گردید. بدین ترتیب تنظیمهای جهادی دوباره در نتیجه کانفرانس بن به کمک امریکا و متحدین آن در افغانستان به قدرت رسیدند. در طول بیست سال متعاقب با سرانیز شدن میلیاردها دالر کمک نظامی، اداری و انکشافی به افغانستان و تطبیق و اجرای آن توسط شرکتهای خصوصی امریکایی-غربی و قراردادی های داخلی آنها و سازمانهای (تصدیهای) تازه ایجاد شده غیر دولتی (ان، جی، او NGOs) ها زمینه های فساد بزرگ در کشور فراهم گردید. در همچو یک فضایی، رهبران تنظیمهای جهادی و تازه به قدرت رسیده های وارداتی امریکایی ها به سرعت به غارت ثروتهای کشور پرداخته با سوء استفاده از قدرت دولتی، تولید و قاچاق مواد مخدر یک اقتصاد مافیایی را در کشور ایجاد کرده یک قشر فوق العاده ثروتمند، بخصوص در محور اتحاد شمال، ایجاد گردید که به انحصار قدرت دولتی دست زده و از پذیرفتن هرگونه شکست انتخاباتی بدست مردم، به کمک امریکا، اباً ورزیدند. علاوه بر آن این گروه زمینه های گسترش هجوم فرهنگی "ایران بزرگ!" را در کشور فراهم کردند که هدف آن حذف هرگونه اشاره به ملت افغانستان و بی هویت ساختن مردم و دولت افغانستان است.

در کشور ما، به گفته فرید بهمن "بیشرف ترین نوع اشرافیت سیاسی میراثی" شکل گرفت (از صفحه فیسبوک فرید بهمن، ششم اپریل ۲۰۲۰م). مهره های جنگسالار تنظیمی مسلح به عشق تبار، دین، مذهب و زبان از سال ۲۰۰۱م بدینسو قشر همیشه حاضر در قدرت سیاسی را تشکیل داده که بخاطر حفظ قدرت سیاسی و ثروتهای چپاول شده قارونی خود از هیچگونه زد و بندها و معامله و قرار و مدار دریغ نمی ورزند.

متأسفانه از آنجاییکه این اشرافیت سیاسی در محوریت عبدالله عبدالله رنگ قومی ضد پشتون دارد از حمایت کورکورانه و بیدریغ پشتون- نفرتان تاجک و هزاره در جامعه و در رسانه های متکی به سرمایهگذاری ایرانیها، بشمول رسانه های اجتماعی، مستفید بوده به یک زبان همه پشتونها منجمله رهبران پشتون تبار ارگ را فاشیست، طالب و طالب پرست و طالب پرور میدانند. اتفاقاً همین خصلت پشتون- نفرتی اشرافیت- سیاسی- قومی عبدالله محور، سبب یکپارچگی نامرئی انتخاباتی پشتونها در حمایت از روشنفکران پشتون تبار ضد طالبان حاضر در قدرت سیاسی گردیده عامل اصلی شکستهای چشمگیر انتخاباتی اشرافیت- سیاسی- قومی عبدالله محور میباشد.

حیرت انگیز است که سایر بازیگران سیاسی داخلی و خارجی افغانستان از جمله امریکاییان، پاکستانیها، روسها و ایرانیها در مخالفت با این قشر روشنفکر پشتون تبار حاضر در قدرت سیاسی افغانستان و حامیان آنها با اشرافیت - سیاسی- تنظیمی- قومی عبدالله محور همدست میباشند. به دلایل

نامعلومی این اشرافیت سیاسی- تنظیمی- قومی با وجود شکستهای چشمگیر انتخاباتی، از کمک و حمایت و تشویق آشکار امریکاییها برخوردار بود. شاید با توجه به پشتون محور بودن جنبش طالبان، هدف استراتژیک به باور امریکا ایجاد یک توازن قومی در زعامت آینده سیاسی افغانستان با جبران اشتباهات کنفرانس بن بهتر حافظ منافع آنها باشد. علاوه بر آن طوریکه قبلاً توضیح شد بی ثبات سازی چین هدف استراتژیک امروزی امریکا و استفاده از موقف اسلام گرایی افراطی طالبان برای کمک به جنبش اسلامی ترکستان شرقی میباشد. برای رسیدن به این مقصد، امریکائیان موقف طالبان را ارتقا داده و در عمل به تضعیف سیاسی موقف دولت افغانستان پرداختند. در این زمان هدف امریکا در افغانستان ایجاد یک دولت اشتراکی به رهبری طالبان و شرکت رهبران سابقه جهادی در کابل بود که با موجودیت دراز مدت یک پایگاه محرمانه سی آی ای در افغانستان موافقه نماید تا برعلاوه ایالت سینکیانگ چین که همسرحد افغانستان است، ناظر فعالیت‌های القاعده در جنوب آسیا و افغانستان هم باشد. این شرایط رقت بار و انحصار قدرت سیاسی توسط مافیای سیاسی- اقتصادی به زعامت رهبران تنظیمهای جهادی و گسترش فساد اداری توسط این گروه زمینه های عینی را برای مداخله مجدد پاکستان در افغانستان از طریق تنظیم و تجهیز مجدد تحریک طالبان، که اکثریت رهبران و فعالان طراز اول آنها بعد از سال ۲۰۰۱ در پاکستان پناه برده بودند، فراهم نمود. از سال ۲۰۰۵ به این طرف حملات تروریستی تحریک طالبان در افغانستان مجدداً آغاز گردید که امروز قدرت را در افغانستان بدست دارد.

ایجاد بحرانهای مصنوعی سیاسی و مدیریت این بحرانها برای تضعیف دولت اشرف غنی به سیاست رسمی مخالفان شورای نظاری او مبدل گردیده بود. عدم قبولی نتایج سه انتخابات پیهم از جانب عبدالله عبدالله و حامیان شورای نظار او به وضاحت معلوم گردید که نظام سیاسی دولت افغانستان با دو خطر جدی مواجه بود. خطر مافیای جهادی جنگسالاران که با جوهر نظام و حاکمیت قانون در تقابل قرار دارند و با تضعیف بنیادهای دولت در نتیجه سبب سقوط کشور به امارت اسلامی طالبان شدند. بی جهت نیست که بسیاریها در افغانستان از پیروزی طالبان صرف به آن جهت استقبال میکنند که به انحصار قدرت سیاسی و مافیایی توسط آنچه آنها "لندگران" می نامند پایان داده اند. امروز امارت اسلامی طالبان دور دوم نیز ناگزیر با همین سرنوشت مقابل است. طالبان اگر نتوانند به مردم خود رفاه اقتصادی و اجتماعی و امنیت را فراهم نمایند، محکوم به ذوال خواهند بود.

دموکراسی و موضوع تفاوت‌های فرهنگی ملت‌ها:

موضوع مهم دیگر مباحثه در امر دموکراسی توجه به تفاوت‌های فرهنگی ملت‌ها است. غرب همواره الگوی حکمرانی خود را در هر کشور و با هر تاریخ و فرهنگش قابل اجرا دانسته است. یک ساینز مناسب همه نمونه کلاسیک آن حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ بود. تحمیل یک شکل کاملاً بیگانه از حکومت بر کشوری که از نظر فرهنگی و تاریخی عمیقاً متفاوت بود. اما این ماموریت سقط شده یک امر تصادفی یا یک حادثه منفرد بخود نبوده است. همین فلسفه اساس فکری امپراتوری‌های استعماری بریتانیا، فرانسه، هالند و دیگر قدرت‌های اروپایی را در قرن نوزده و قبل از آن تشکیل میداد. قدرت‌های اروپایی به دنبال این بودند که اراده، مذهب، آداب و رسوم و ایمان خود را در هر سرزمینی که تسخیر می‌کردند، از جمله چین، به نام تمدن تحمیل کنند. تهاجم و مداخله غیرمتمدانه به نام دموکراسی، آخرین نمونه است. اگر دولتی، از نظر ایالات متحده، دارای شکل غیرمشروع حکومتداری باشد، امریکا معتقد است که حق مداخله برای تحمیل نسخه خود از دموکراسی را دارد. بنابراین، حق حاکمیت هر کشور و حق انتخاب آن از دید امریکا مشروط به انتخاب شکل حکومتداری آن است. همچنین به یاد داشته باشیم که تصور غربی از دموکراسی تنها به دولت ملی محدود می‌شود. به عنوان مثال، در خارج از دولت ملی، به طور اساسی در عرصه بین‌المللی کاربرد ندارد. به همین دلیل است که غرب هرگز از اصطلاح دموکراسی در چارچوب نظام بین‌المللی استفاده نمی‌کند و به همین دلیل است که نظام بین‌المللی خالی از دموکراسی است. ایالات متحده معمار و حافظ نظام بین‌المللی موجوده است و معتقد است که این حق را دارد که هر زمان و هر کجا که بخواهد یکجانبه عمل کند.

غرب در حال حاضر کمتر از ۱۵ درصد از جمعیت جهان را تشکیل می‌دهد، و با این حال، به مراتب بازیگر حاکم در سیستم بین‌المللی است. هر مفهومی از دموکراسی برای نظام بین‌المللی بی‌ربط و غیرقابل اجرا تلقی می‌شود. اجازه دهید به دولت ملی برگردیم و رویکرد حکومتداری یکسانی که غرب تجویز کرده انتظار دارد کشورها با هنجارهای غربی حاکمیت مطابقت داشته باشند. البته در واقع، جهان دارای تنوع عظیمی از تاریخ‌ها، فرهنگ‌ها و اشکال مختلف حکومتداری است. عدم شناخت و احترام به این امر به بسیاری از کشورها آسیب بزرگی وارد کرده است. حکمرانی موفق به معنای انتقال مجموعه‌ای از قوانین و رویه‌ها از یک کشور و اعمال آن در محیط و مجموعه شرایط کاملاً متفاوت در جای دیگر نیست. دموکراسی یعنی احترام به فرهنگ و سنت‌های یک کشور، اجازه دادن به دولت‌ها برای رشد و شکوفایی در شرایط بومی خود میباشد.

پایان قسمت دوم